

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۲، پیاپی شماره ۴۴، تابستان ۱۳۹۹، صص ۹۱ تا ۱۲۶

تاریخ دریافت: ۹۸/۵/۲۵، تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۱۴

فراستن های تذکره الاولیاء عطار بر مبنای نظریه ژرار ژنت

زهرا حاتم پور^۱، دکتر عظامحمد رادمنش^۲، دکتر محبوبه خراسانی^۳



چکیده

بر پایه نظر ژنت هرگاه متن ۱ به نقد و تفسیر متن ۲ اقدام کند رابطه آنها رابطه ای فرامتنی خواهد بود؛ زیرا متن ۲ که به تفسیر و تشریح یا نقد می پردازد، نسبت به متن ۱، فرامتن محسوب می شود. بر مبنای این تعریف می توان دو دسته فرامتن برای تذکره الاولیاء در نظر گرفت. یکی فرامتن های درونی یا اظهارنظرهای تأییدی و تأویل هایی که در میانه یا پایان حکایات و اقوال آمده است و جنبه شرح و تفسیر دارد و دیگر فرامتن های بیرونی شامل اظهارنظرهایی تأییدی یا انکاری درباره متن که جنبه نقادانه می یابد و تأویل هایی که به طور مجزا از متن تذکره الاولیاء ارائه می شود. تذکره الاولیاء کتابی است که عمده مطالب آن، حکایات و اقوال اولیاست. بنابر گفته عطار در مقدمه کتابش او قصد داشته در میانه کتابش کمتر سخن و شرحی از خود بیاورد. اما خواننده تذکره الاولیاء در مطالعه این کتاب به عباراتی برمی خورد که شرح و تأویل اقوال و حکایات عارفان است و یا نشانگر نظرگاه نویسنده به آنهاست. این اظهارنظرها که اغلب تأییدی است و این تأویل ها که گاه در میانه و گاه در پایان مطلب آمده است به شیوه ها و عناوین گوناگون مطرح شده است و گونه ای فرامتن به حساب می آید. همچنین انتقادات و نظرات نویسندگان، محققان و منتقدان حوزه عرفان و سرگذشتنامه های عرفانی، گونه ای دیگر از فرامتن های این اثر را تشکیل می دهند.

کلید واژه ها: تذکره الاولیاء، عطار، فرامتنیت، ژرار ژنت، فرامتن درونی، فرامتن بیرونی

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

hatampoor1@gmail.com

^۲ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. (نویسنده مسئول)

ata.radmanesh@gmail.com

^۳ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

najafdan@gmail.com

مقدمه

بینامتنیت از اصطلاحات رایج در نظریه‌های ادبی و زبان‌شناسی بوده و بیانگر این اصل است که متن نظامی مستقل و خودبسنده نیست بلکه پیوندی دوسویه و تنگاتنگ با دیگر متون دارد.

این واژه را نخستین بار ژولیا کریستوا^۱ در ۱۹۶۰م. برای هر نوع ارتباط میان متن‌های گوناگون مطرح کرد. البته وضع این واژه پیش‌زمینه‌هایی داشت که آراء میخائیل باختین^۲ همچون گفتگومندی^۳ و چندصدایی^۴ از جمله آنهاست. پس از کریستوا نیز بارت^۵، ژنی^۶ و ریفاتر^۷ در گسترش و تکامل این نظریه نقش بسزایی داشتند. ژرار ژنت^۸ گسترده‌تر و نظام یافته‌تر از نظریه‌پردازان پیشین به بررسی روابط میان متون پرداخت. او برای مجموعه این روابط واژه «ترامتنیت»^۹ را برگزید و این روابط را به پنج دسته تقسیم کرد: ۱. بینامتنیت^{۱۰}، ۲. پیرامتنیت^{۱۱}، ۳. فرامتنیت^{۱۲}، ۴. سرمتنیت^{۱۳}، ۵. بیش‌متنیت^{۱۴}. موضوع پژوهش حاضر قسم سوم ترامتنیت است.

تذکره‌الاولیاء یگانه اثر منشور عطار نیشابوری و از متون برجسته کلاسیک ادبیات فارسی شمرده می‌شود. این کتاب آینه احوال، اقوال و حکایات تعدادی از مشایخ صوفیه است که فرامتن‌هایی درون و بیرون آن شکل گرفته است.

کشف و بررسی این فرامتن‌ها موضوع پژوهش حاضر قرار گرفته است. شناسایی و تحلیل

¹ Julia Kristeva

² Mikhaïl Bakhtine

³ Dialogism

⁴ Polyphonies

⁵ Barthes

⁶ Jenny

⁷ Riffaterre

⁸ Gérard Genette

⁹ Transtextualite

¹⁰ Intertextualite

¹¹ Intertextualite

¹² Metatextualite

¹³ Arcitextualite

¹⁴ Hypertextualite

این فرامتن‌ها که معرف آرای انتقادی و تفسیری درباره متن است می‌تواند راهگشای خوانش متن باشد.

پیشینه تحقیق

پیش از این پژوهش‌های متعددی پیرامون تذکره الاولیاء انجام شده است. تعدادی از این پژوهش‌ها هم به بررسی این اثر بر مبنای نظریه‌های معاصر پرداخته‌اند از جمله:

مقاله «تحلیل حکایات تعلیمی تذکره‌الاولیاء بر پایه الگوی روایی گرماس» (مدرسی و شفق، ۱۳۹۲).

مقاله «تحلیل گونه شناختی تذکره‌الاولیاء عطار نیشابوری با توجه به مطالعات سرمتنیّت» (روضاتیان و طالبی، ۱۳۹۵).

مقاله «بررسی پیرامتن‌های غیرمؤلفی و بیرونی تذکره‌الاولیاء» (روضاتیان و طالبی، ۱۳۹۷).
درباره فرامتنیت ژرار ژنت نیز مقاله‌ای تحت عنوان «فرامتن‌های سلامان و ابسال» تألیف شده است. این مقاله به دسته‌بندی فرامتن‌های سلامان و ابسال و بررسی تطبیقی آنها پرداخته است (روضاتیان و گرامی، ۱۳۹۷).

اما تاکنون فرامتن‌های تذکره‌الاولیاء بر مبنای نظریه ژنت موضوع پژوهشی واقع نشده است.

روش تحقیق

این مقاله به صورت توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر تحلیل‌های محتوایی بر اساس نظریه فرامتنیت ژرار ژنت انجام شده است.

مبانی تحقیق

عطار

«نامش محمد، لقبش فرید الدین و کنیه اش ابوحامد است. علت شهرتش به عطار آن است که داروفروش بوده و طبابت می‌کرده» (فروزانفر، ۱۳۴۰: ۲). «ولادتش حدود ۵۴۰ هجری

و وفاتش ۶۱۸ هجری در قتل عام نیشابور به دست مغول اتفاق افتاده است» (همان: ۷).
 «پدرش محمد بن ابراهیم و اصلش از قریه کدکن از اعمال نیشابور است» (نغیسی، ۲۰: ۱۳۲۰). «عطار مردی بوده است مطلع از علوم و فنون ادبی و حکمت و کلام و نجوم و محیط بر علوم دینی و به اقتضای شغل خود آگاه به گیاه‌شناسی و خواص ادویه و مبادی طب» (فروزانفر، ۳۸: ۱۳۴۰). «آثار متعددی به عطار نسبت داده اند، اما آثار مسلم او ده عدد است» (همان: ۷۶).

تذکره‌الاولیاء

تذکره‌الاولیاء کتابی است در سرگذشت، اندیشه‌ها و سخنان عارفان بزرگ که در هفتاد و دو بخش فراهم آمده است. عطار در هریک از این بخش‌ها درباره یکی از عارفان بزرگ، آنچه را در کتاب‌های دیگر خوانده و از آنها یادداشت برداشته، کنار هم گذاشته، فصلی در سرگذشت، اقوال، احوال و کرامات آن بزرگ می‌نویسد. وی نخستین فصل این کتاب را به امام جعفر صادق و آخرین بخش را به منصور بن حلاج اختصاص می‌دهد. علاوه بر این در دست‌نویس‌هایی که صدها سال پس از مرگ عطار از این کتاب تحریر شده است، بیست تا بیست‌وپنج بخش هم درباره عارفان نامدار قرن چهارم و پنجم هجری بر کتاب افزوده شده است (ر. ک. عطار، ۱۳۹۱: ۱۲ مقدمه استعلامی).

ژرار ژنت

ژرار ژنت در سال ۱۹۳۰ میلادی متولد شد. وی از مهمترین پژوهشگران بررسی ساختاری متن شناخته شده است. از جمله آثار او می‌توان به مجازها، آستانه‌ها، زمینه‌ها درباره نکته‌های ویژه حضور کتاب و پذیرش متن، منطق تقلید در شرح، نقد و بررسی تکامل تاریخی نظریه ارسطو و الواح بازنوشتی که در آن به تبیین نظریه ترامنتیت پرداخته است اشاره کرد (ر. ک. احمدی، ۳۰۸: ۱۳۹۳). ترامنتیت ژنت در پنج قسم گنجانده شده است.

«بینامنتیت حضور بالفعل یک متن در متن دیگر است» (آلن، ۱۳۸۵: ۱۴۶). «بینامنتیت ژنت به سه دسته تقسیم می‌شود: صریح، غیرصریح و ضمنی» (نامورمطلق، ۱۳۸۶: ۸۸). «پیرامتن‌ها

عناصری هستند که در آستانه متن قرار گرفته و دریافت یک متن را از سوی خوانندگان جهت دهی و کنترل می کنند» (آلن، ۱۳۸۵: ۱۵۰).

«ژنت پیرامتن ها را به دو دسته کلی درون متن و برون متن تقسیم می کند. فرامتن رابطه ای است که بر مبنای تفسیر بنا شده است. هرگاه متنی به نقد و تفسیر متنی دیگر پردازد رابطه آن دو فرامتنی خواهد بود» (نامورمطلق، ۱۳۸۶: ۹۳). چهارمین قسم ترامنتیت ژنت سرمنتیت است که به بررسی رابطه طولی یک اثر با گونه ای که به آن تعلق دارد می پردازد (ر.ک: همان). واپسین قسم روابط ترامتنی بیش منتیت است که بر مبنای برگرفتنی است و به رابطه تأثیر و تأثر میان متون می پردازد (ر.ک: همان: ۹۴).

فرامنتیت

ژنت اثر مستقلی را به فرامنتیت اختصاص نداده است. به همین سبب توضیح و تبیین این گونه ترامتنی با دشواری هایی روبه روست و تأمل بیشتری می طلبد. فرامتن یک اثر، بر وجود آن اثر متکی است؛ یعنی ابتدا متنی پدید می آید، سپس امکان شکل گیری فرامتن ها به وجود می آید. ریشه هر فرامتن در متنی است که تفسیر یا نقد، درباره آن ارائه می شود. «ژنت بهترین شکل مناسبات فرامتنی را تفسیر نقادانه نامید» (احمدی، ۱۳۹۳: ۳۲۰). فرامتن های تفسیری تبیین کننده یک متن و نقدها ارزیابی کننده آن هستند. سرشت متن ها و فرامتن ها متفاوت است؛ زیرا متن ها به دنیای خلق و آفرینش و فرامتن ها به ساحت نقد تعلق دارد. کوتاه آنکه هیچ فرامتنی بدون وجود یک متن شکل نمی گیرد؛ درحالی که متن هایی وجود دارد که فرامتنی به آنها تعلق ندارد.

فرامتن های درونی و بیرونی

فرامتن ها به تفسیر و نقد متن می پردازند. پیش از این ژنت پیرامتن ها را به دو دسته درونی و بیرونی تقسیم کرده است. همین تقسیم بندی را می توان برای فرامتن ها نیز ارائه داد. فرامتن های تذکره الاولیاء بر مبنای موقعیت قرارگرفتن آنها نسبت به متن به یکی از دو گروه زیر تعلق می گیرند:

الف) فرامتن‌های درونی: اظهارنظرهای تأییدی و تأویل‌هایی که در میانه یا پایان حکایات و اقوال آمده است و جنبه شرح و تفسیر دارد.

ب) فرامتن‌های بیرونی: اظهارنظرهای تأییدی یا انکاری درباره متن که جنبه نقادانه می‌یابد و تأویل‌هایی که به طور مجزا از متن تذکره‌الاولیاء ارائه می‌شود.

بحث

فرامتن‌های درونی تذکره‌الاولیاء

عمده مطالب تذکره‌الاولیاء نقل اقوال و حکایات اولیاء است که عطار آنها را از دیگر منابع عرفانی برگرفته و بنابر گفته خود او در دیباچه کتابش قرار داده که در اثنای آن کمتر سخنی از خود بیاورد. اما در مواردی دیده می‌شود که عطار بر خلاف این قول عمل کرده، در میانه یا پایان حکایت یا قولی به تفسیر و شرح واژه یا عبارتی پرداخته است که توضیح آن را ضروری می‌دانسته یا به قول خودش برای دفع خیال نامحرمان و ناهلان لازم می‌دیده است.

همچنین باید گفت که کتاب عطار پر است از توصیفات ستایش‌آمیز او نسبت به مشایخ صوفیه و جملاتی که در تأیید مقام عرفانی آنان و اقوالشان آمده است. این دخالت‌ها و اعمال نظرها که اغلب با این سخن تمام می‌شوند که کسی که در راه سلوک مقامی ندارد نمی‌تواند حقیقت این راه را درک کند، راه را بر نگاه و نظر دیگری می‌بندد و آشکارا به خواننده دستور می‌دهد که حق نقد و گفت‌وگو ندارد. بر پایه نظریه ژنت «هرگاه متن ۱ به نقد و تفسیر متن ۲ اقدام کند رابطه آنها رابطه‌ای فرامتنی خواهد بود؛ زیرا متن ۲ که به تفسیر و تشریح یا نقد می‌پردازد، نسبت به متن ۱، فرامتن محسوب می‌شود» (نامورمطلق، ۱۳۸۶: ۱۱).

بنابراین آرای تأویلی و انتقادی موجود در متن تذکره‌الاولیاء را می‌توان از فرامتن‌های درونی این اثر برشمرد. فرامتن‌های درونی تذکره‌الاولیاء در دو دسته تفسیری و انتقادی قابل بررسی است.

فرامتن‌های درونی تفسیری تذکره‌الاولیاء

بخش‌های تأویلی (شرح و تفسیر) در تذکره‌الاولیاء گونه‌ای فرامتن است. نویسنده با ارائه توضیحی ذهن خواننده را در مسیری که مورد نظر خود اوست هدایت می‌کند تا مبادا اشتباهی در فهم آن مطلب صورت گیرد. این تفسیر و توجیه‌ها در واقع آشکارترین نمونه‌های جهت‌گیری عطار در تذکره‌الاولیاست.

این بخش از فرامتن‌های موجود در متن گاهی از دیگر متون که اصل حکایت یا قول از آنها گرفته شده هم آمده و مشترک است. گاهی نیز مؤلف نگارانه است؛ گاه در میان حکایت به شکل جملات معترضه خوش نشسته و گاه در پایان سخن با ذکر عنوان خاصی یا بدون عنوان جای گرفته است.

این فرامتن‌ها چیزی فراتر از ترجمه تحت‌اللفظی عبارت‌های عربی است که در متن آمده است. در ادامه نمونه‌هایی از آنها بر مبنای روش و عنوانی که پیش از این فرامتن‌ها آمده دسته‌بندی شده است.

«یعنی...» :

فرامتن‌های میانی در میان سخن در تفسیر و شرح معنای واژه یا عبارتی با عنوان «یعنی» آمده است که نمونه‌های آن فراوان است^(۱)؛ مانند سخن زیر از ابواسحاق کازرونی:

و گفت: «نهایت مجاهده آن است که ببخشند هر جدی که دارند بر آن کس که هیچ جدی ندارد یعنی حق - تعالی - و غایت آن بذل روح است» (عطار، ۱۳۹۱: ۷۳۳).

بنا بر فرامتن ارائه شده منظور از «آن کس» در این سخن «حق تعالی» است.

نمونه‌ای دیگر قول واسطی است: «چیزی مطلب که آن چیز در طلب تو است - یعنی بهشت - و از چیزی هزیمت مشو که آن هزیمت از تو شود - یعنی دوزخ - و تو از او، او را خواه، چون او تو را باشد همه چیزها پیش تو باشد کمر بسته» (عطار، ۱۳۹۱: ۷۳۸).

در این قول منظور واسطی از «چیز» در دو جمله، دو واژه است که عطار آنها را در اثنای سخن مشخص کرده است.

در نمونه زیر دو عبارت در میانه قول در قالب جملاتی تفسیر شده است. یکی عبارت «تعلق گرفتن دل میان کاف و نون» و دیگر «از ربوبیت بیرون آمدن».

«توکل را ده علامت است: آرام گرفتن بدانچه حق - تعالی - ضمان کرده است، و ایستادن بدانچه به تو رسد از رفیع و دون، و تسلیم کردن به ما یکن، و تعلق گرفتن دل میان کاف و نون - یعنی چنان داند که: هنوز میان کاف و نون است و کاف به نون نیبوسته است تا لاجرم: هر چه تو را از کاف و نون [بود و] توکل درست بود - و قدم در عبودیت نهادن، و از ربوبیت بیرون آمدن - یعنی دعوی فرعون و منی نکند و ترک اختیار کند - و قطع علائق، و نومیادی از خلایق، و دخول در حقایق و به دست آوردن دقایق» (عطار، ۱۳۹۱: ۵۰۴). (۲۱)

بیشتر تفسیر و تأویل‌هایی که در پایان حکایات و اقوال آمده (فرامتن‌های پایانی) به دنبال واژه «یعنی» آمده است. دسته‌ای از این شرح و تفسیرها کوتاه و در حد یک یا دو جمله است مانند نمونه‌های زیر:

«وقت عزیز خود را جز به عزیزترین چیزها مشغول مکن و عزیزترین چیزها شغلی بود بین الماضي و المستقبل» - یعنی وقت نگه دار» (عطار، ۱۳۹۱: ۴۶۱).

«نقل است که درویشی در آن میان از او پرسید که: «عشق چیست؟». گفت: «امروز بینی و فردا و پس فردا». آن روزش بکشتند و دیگر روز بسوختند و سیوم روزش به باد بردادند - یعنی عشق این است» (عطار، ۱۳۹۱: ۵۹۱).

«و گفت: «بنده را معرفت درست نیاید تا صفت او آن بود که به خدای - تعالی - مشغول گردد و به خدای نیازمند بود» یعنی مشغولی و نیازمندی او حجاب است» (عطار، ۱۳۹۱: ۷۴۵).

در مواردی شرح و تأویل ارائه شده آیه‌ای از قرآن است:

گفت: «هر که گوید: مؤمنم. حقا که مؤمن نیست، به یقین». یعنی: و لا تزکوا انفسکم، هو اعلم بمن اتقی» (عطار، ۱۳۹۱: ۴۴).

در گزارش ادهم «نقل است که گفت: وقتی پانزده سال سختی و مشقت کشیدم. ندایی شنیدم که: «کن عبدا، فاسترح». یعنی: برو، بنده باش، پس در راحت افت، یعنی: فاستقم کما امرت» (عطار، ۱۳۹۱: ۱۱۰).

و گفت: «عارفی خایف می‌باید، نه عارفی واصف» - یعنی: وصف می‌کند خود را به معرفت اما عارف نبود، که اگر عارف بودی، خایف بودی. انما یخشی الله من عباده العلماء» (عطار، ۱۳۹۱: ۱۵۰)

گاهی فرامتن‌ها، تفسیر و شرح عرفانی آیه‌ای از قرآنند:

در گزارش مالک دینار چنین آمده است: «نقل است که چون «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» خواندی، زار بگریستی. پس گفتم: «اگر این آیت از کتاب خدای - عزّ و جلّ - نبود، و بدین امر نبود، هرگز نخواندمی». یعنی می‌گوییم که: ترا می‌پرستیم، و یقین، خود را می‌پرستیم. و می‌گوییم که: از تو یاری می‌خواهیم و به در این و آن می‌رویم و از هر کسی شکر و شکایت می‌نماییم» (عطار، ۱۳۹۱: ۵۴).

همانطور که گفته شد دسته‌ای از این فرامتن‌ها مؤلف‌نگارانه نیست به این معنا که با منابعی که اصل حکایت یا قول از آنها گرفته شده مشترک است؛ مانند تفسیری که پس از سخن عبدالله مبارک با مضمونی مشترک هم در تذکره و هم در کشف‌المحجوب آمده است: گفت: «من چون پرستم آن را که نشناسم و تو عاصی شوی در آن که او را می‌شناسی!» - یعنی معرفت، خوف اقتضا کند و تو را خوف نمی‌بینم. و کفر جهل اقتضا کند. و خود را از خوف بگداخته [می‌بینم]» (عطار، ۱۳۹۱: ۲۱۷) و (هجوی، ۱۳۷۵: ۱۱۹).

جمله «یعنی با حق در خلا معاملات بهتر از آن کنی که در ملا» که در پایان قول زیر در ذکر حمدون قصار آمده عیناً در کشف‌المحجوب هم آمده است:

و گفت: «باید که علم حق - تعالی - به تو نیکوتر از آن باشد که علم خلق» - یعنی با حق در خلا معاملات بهتر از آن کنی که در ملا» (عطار، ۱۳۹۱: ۴۰۲) و (هجوی، ۱۳۷۵: ۲۲۸).
«معنی آن است که...»:

به نظر می‌رسد کاربرد چنین پیش‌عنوانی که مشابه عنوان سابق است برای شرح و تفسیرهای طولانی‌تر از یک واژه به کار گرفته شده است:

پرسیدند که: «عارف را وقت باشد؟». گفت: «نه، از بهر آن که وقت صفت صاحب وقت

است و هر که با صفت خویش آرام گیرد، عارف نبود» معنیش آن است که: لی مع الله وقت» (عطار، ۱۳۹۱: ۵۸۸).

و گفت: «جمله احوال را رویی است و قفایی، مگر توکل را که همه روی است بی قفا» معنی آن است که: زهد و تقوی اجتناب از دنیا بود، مجاهده در مخالفت نفس و هوا بود، علم و معرفت در دید و دانش اشیا بود، خوف و رجا از لطف کبریا بود، تفویض و تسلیم در رنج و عنا بود، رضا به قضا بود، شکر بر نعما بود، صبر بر بلا بود. توکل، بر خدا بود. لاجرم توکل همه روی بود بی قفا» (عطار، ۱۳۹۱: ۳۱۸).

و گفت: «نردبانی بی نهایت باز نهادم تا به خدا رسیدم. قدم بر نخست پایه نردبان که نهادم به خدا رسیدم» معنی آن است که به یک قدم به خدا رسیدن دنی است و چندان نردبان بی نهایت نهادن متدنی، یکی سفر است فی نور الله و نور الله بی نهایت است» (عطار، ۱۳۹۱: ۶۸۶).

و گفت: «دل‌های ابرار معلق به خاتمت است و دل‌های مقربان معلق به سابقت است» - معنی آن است که: حسنات ابرار سیئات مقربان است و حسنه سیئه از آن می‌شود که بدو فرومی‌آیند. به هر چه فروآیی، آن کار بر تو ختم شود. و ابرار آن قومی‌اند که فروآیند که: انّ الابرار لفی نعیم. بر نعمت فروآیند، لاجرم دل‌های ایشان معلق خاتمت بود. اما سابقان را که مقربان‌اند چشم در ازل بود، لاجرم هرگز فرونیایند که هرگز به ازل نتوان رسید. از این جهت چون به هیچ فرونیایند، ایشان را به زنجیر به بهشت باید کشید» (عطار، ۱۳۹۱: ۳۳۹).

«اگر کسی گوید... گوئیم...»

در نمونه‌های زیر پس از نقل سخن، سؤالی که عطار طرح آن را از جانب خواننده محتمل دانسته، پرسیده شده و خود به آن سؤال پاسخ داده است. او با این شیوه شبهاتی که ممکن است وارد شود را رد کرده و خواننده را توجیه نموده است.

گفت: «اوّل مقامات اهل معرفت تحیر است با افتقار، پس سرور با اتصال، پس فنا است با انتباه، پس بقا است با انتظار. و نرسد هیچ مخلوقی بالای این». و اگر کسی گوید:

«پیغمبر - علیه الصّلاه و السّلام - نرسید؟». گوئیم: رسید. اما در خور خویش، چنان که همه

را حق - تعالی - متجلی شود، و ابو بکر را - رضی الله عنه - یکبار متجلی شود در خور او، و هر یکی را در خور آن کس» (عطار، ۱۳۹۱: ۴۶۰).

فاطمه گفت: «از آن که تو محرم طبیعت منی و بایزید محرم طریقت من. از تو به هوا رسم و از او به خدای رسم. و دلیل بر این سخن آن است که او از صحبت من بی نیاز است و تو به من محتاجی». و پیوسته بایزید با فاطمه گستاخ بودی، تا روزی بایزید را چشم بر دست فاطمه افتاد. حنا بسته بود. گفت: «یا فاطمه! از بهر چه حنا بسته ای؟». گفت: «ای بایزید! تا این غایت تو دست و حنای من ندیده بودی. مرا با تو انبساط بود. اکنون که چشم تو بر اینها افتاد صحبت ما با تو حرام است» - و اگر کسی را اینجا خیالی افتد، پیش از این گفته ایم: بایزید گفت: از خدای - عزّ و جلّ - درخواستم تا زنان را و دیوار را در چشم من یکسان گردانیده است. [چون کسی چنین بود، او کجا زن بیند؟] (عطار، ۱۳۹۱: ۳۴۹).

«نقل است که شبی حسن با یاران پیش رابعه رفتند. و رابعه را چراغ نبود و ایشان را چراغ می بایست. رابعه تفی بر انگشتان خود دمید. تا روز انگشتان وی چراغ می افروخت. اگر کسی گوید که: این چون بود؟ گوئیم: چنان که دست موسی - علیه الصّلاه و السّلام - بود. و اگر گویند که: او پیغمبر بود، گوئیم: هر که متابعت نبیّ کند، او را از آن کرامات نصیبی بود. که اگر نبیّ را معجزه است، ولیّ را کرامات است به برکات متابعت پیغمبر - علیه الصّلاه و السّلام - چنان که پیغمبر - علیه الصّلاه و السّلام - می فرماید: «من ردّ دانقا من حرام، فقد نال درجۀ من النّبوه» - هر که دانگی از حرام به خصم بازدهد درجه ای از نبوت بیاب» (عطار، ۱۳۹۱: ۶۴).

و اگر کسی گوید: «چون روا باشد که شیخ مریدی را گوید که: نماز مکن و بخسب؟» گوئیم: ایشان طیبیان اند. طیب، گاه بود که [به] زهر علاج کند. چون می دانست که گشایش کار او در این است بدانش فرمود، که دانست که او محفوظ است و نتواند که نماز نکند. چنان که حق - عزّ و علا - خلیل را - علیه الصّلاه و السّلام - فرمود که پسر را قربان کن! و دانست که نکند. و چیزها باشد در طریقت که با ظاهر شریعت راست ننماید. چنان که خلیل را امر کرد، و نخواست که کند. و چنان که غلام کشتن خضر - علیه السّلام - که امر نبود، و

خواست که کند. و هر که بدین مقام نارسیده، قدم آنجا نهد، زندیق و مباحی بود مگر هر چه کند به فرمان شرع کند» (عطار، ۱۳۹۱: ۱۴۶). (۳)
 «ممکن باشد...»، «تواند بود که...»:

عطار با استفاده از این عنوان تأویل‌ها و برداشت‌های خود را مطرح کرده است. عطار خط‌کشی‌های دقیق ذهنی خود را در مورد صوفیان و دیگر شخصیت‌های کتاب اعمال کرده و آنها را در جایگاهی که خود تشخیص داده نهایی کرده است.

در گزارش اوئیس قرنی پس از حکایتی در مرقع پوشیدن اوئیس که ضمن آن مقام و شأن معنوی او را نشان می‌دهد آمده است: «اینجا تواند بود که کسی گمان برد که اوئیس از فاروق در پیش بود و نه چنین است» (عطار، ۱۳۹۱: ۲۲).

در گزارش حبیب عجمی و ضمن حکایتی در فضایل حبیب در برابر حسن بصری سخنی از او آمده که: «علمی ینفع گیری و لم ینفعنی» - علم من دیگران را منفعت می‌کند و مرا نه - ممکن [باشد] که کسی را گمان افتد که درجه حبیب بالای درجه حسن بود، و چنین نیست، که درجه در راه خدای - تعالی - بالای درجه علم نیست و از آنجا بود که فرمان آمد مصطفی را - علیه السلام - و قل: ربّ زدنی علما (عطار، ۱۳۹۱: ۶۴).

در حکایتی از خیر نساج نقل است که ماهیان دجله به کمک او آمدند: «روزی کرباس زنی می‌بافت. پیرزن گفت: «اگر من درم بیاورم و تو را نبینم، که را دهم؟». گفت: «در دجله انداز». تا بعد از آن پیرزن درم آورد و او حاضر نبود. در دجله انداخت. چون خیر به لب دجله رفت، ماهیان [آن] درم پیش او آوردند. مشایخ چون این حال بشنیدند از وی، نپسندیدند. گفتند: «او را به بازیچه‌ای مشغول کرده‌اند. این نشان حجاب باشد» و تواند بود که غیر او را حجاب باشد اما او را نه، چنان که سلیمان را علیه السلام نبود» (عطار، ۱۳۹۱: ۵۴۶). (۴)

«شرح با سخن یا حکایتی دیگر»

در مواردی عطار با نقل حکایت یا قولی با مضمونی مشابه تلاش کرده تا مقصود خود را برای خواننده روشتر و موجه‌تر نماید.

در گزارش بایزید به نقل از وی چنین آمده است:

«هر چند خواستم تا طناب خیمه محمد- رسول الله- بتوانم دید، زهره نداشتم به محمد رسیدن، با آن که به حق رسیدم چنان که این معنی پیش از این گفتم که: مرید ابوتراب حق را می‌دید و طاقت دیدار بایزید نداشت» (عطار، ۱۳۹۱: ۲۰۷).

در گزارش یحیی معاذ آمده است:

سخنی از ابن عطا با سخنی دیگر از او تفسیر شده است:

و گفت: «حقیقت توحید نشان توحید است»- و این سخن بیان آن است که: حقیقت اسم

بنده است» (عطار، ۱۳۹۱: ۴۹۴).

در نمونه زیر عطار برای تفهیم بیشتر حکایت قولی از ابوسعید ابوالخیر را نقل کرده

است:

نقل است که مریدی ده سال خدمت او کرد و از آداب و حرمت هیچ بازنگرفت و با شیخ به سفر حجاز شد و ریاضات کشید، و در این مدت می‌گفت که: «سری از اسرار با من بگویی» تا بعد از ده سال شیخ گفت: «چون به مبرز روی، ایزار پای بکش، که این سخن دراز است. فهم من فهم»- این سخن بدان ماند که از ابو سعید بن ابی الخیر، رحمه الله، پرسیدند که: «معرفت چیست؟» گفت: «آن که کودکان گویند: نخست بینی پاک کن، آن‌گه حدیث ما کن» (عطار، ۱۳۹۱: ۴۷۹).

گفت: «از خدای- عزّ و جلّ- دورترین آن است که در ظاهر اشارت او به خدای بیشتر است»- یعنی پنهان دارد- چنان که نقل است [از او که گفت: «هفتاد سال قدم زدم در توحید و تفرید و تجرید و تأیید و از این جمله جز گمانی به چنگ نیاوردم» (عطار، ۱۳۹۱: ۱۵۸).

نقل است که روزی با جنید گفت که: «اغنیا فاضل‌ترند از فقرا، که با اغنیا در قیامت حساب کنند. و حساب شنوایدن کلام بی‌واسطه بود در محلّ عتاب، و عتاب از دوست فاضل‌تر از حساب»- جنید گفت: «اگر با اغنیا حساب کنند، از درویشان عذر خواهند و عذر فاضل‌تر از حساب»- شیخ علی بن عثمان جلابی اینجا لطیفه‌ی می‌گوید که: «در تحقیق

محبت، عذر بیگانگی بود، و عتاب مجاملت دوست باشد. یعنی عتاب مرمت محبت است. که گفته‌اند که: العتاب مرمة المحبة. دوستی چون خواهند که بی‌خلل شود، مرمت کنند به عتاب، و عذر در موجب تقصیر بود. و من نیز اینجا حرفی بگویم: در عتاب سر از سوی بنده می‌افتد که حق - تعالی - بنده [را] غنی گردانیده است و بنده از سر نفس به فضول مشغول گشته تا به عتاب گرفتار شده، اما در فقر سر از سوی حق می‌افتد که بنده را فقیر می‌دارد تا بنده به سبب فقر این همه رنج کشد. پس آن را عذر می‌باید خواست و عذر از حق بود که عوض همه چیزها بود. که هر که فقیرتر بود، به حق غنی‌تر بود - که انتم الفقراء الی الله، و ان اکرکم عند الله اتقاکم - و هر که توانگرتر بود، از حق دورتر بود که: درویشی که توانگر را تواضع کند، دو ثلثش از دین برود. پس توانگر، مغرور توانگری [بود، که] دانی که حالش چون بود، که ایشان به حقیقت مرده‌اند - که: ایاکم و مجالسه الموتی - و بعد از پانصد سال از درویشان، به حق راه یابند، و عتابی که پانصد سال انتظار باید کشید، از عذری که اهل آن به پانصد سال غرق وصل باشند، کجا بهتر باشد؟ چه گویی؟ که پیغمبر - علیه الصلاة والسلام - مر فرزندان خود را به جز فقر روا نداشت و بیگانگان را به عطا توانگر می‌کرد. کجا توان گفت که توانگران از درویشان فاضل‌تر؟ پس قول قول جنید است» (عطار، ۱۳۹۱: ۴۸۹).

و گفت: «وطاء من بزرگ است از او بازنگردم تا از آدم تا محمد در تحت و طای من نیارد» - این آن معنی است که شیخ بایزید گفته است: لوائی اعظم من لواء محمد و شرح این در پیش داده‌ایم» (عطار، ۱۳۹۱: ۶۴۴). (۵)

تلفیقی

گاهی این فرامتن‌ها طولانی می‌شود به گونه‌ای که برای یک مطلب دو یا چند تفسیر با عناوین و نشانه‌های مختلف ارائه شده است. در نمونه‌های زیر جملات تفسیری بار اول با عنوان «یعنی» و بار دیگر با عنوان «دیگر معنی آن است که» آمده است:

و گفت: «اگر صادقی هزار سال روی به حق آرد پس یک لحظه از حق اعراض کند، آنچه در آن لحظه از او فوت شده باشد بیش از آن بود که در آن هزار سال حاصل [کرده بود]

یعنی در آن یک لحظه حاصل توانستی کرد آنچه در آن هزار سال حاصل کردی. دیگر معنی آن است که ماتم، مضرت ضایع شدن حضور آن یک لحظه [است] که از خدای عز و جل اعراض کرده باشد، و به هزارساله طاعت و حضور، جبر آن بی ادبی نتوان کرد» (عطار، ۱۳۹۱: ۴۴۴).

«نقل است که تصنیفی می کرد. درویشی از او پرسید که: «معرفت، حق حق است بر بنده یا حق بنده بر حق؟». او بدین سخن ترک تصنیف کرد. یعنی اگر گویی: معرفت، بنده به خود می شناسد و به جهد خود حاصل می کند، پس بنده را حقی بود بر حق، و این روا نبود. و اگر معرفت حق بود بر بنده، روا نبود که حق را حقی بپاید گزارد. آنجا متحیر شد و ترک تصنیف کرد. دیگر معنی آن است که چون معرفت حق حق است تا از جهت کرم این حق بگزارد، کتاب کردن در معرفت به چه کار آید؟ حق، خود آنچه حق بنده بود، بدو دهد که ادبنی ربی. اگر کسی را کفایت بود که حق، آن حق خواهد گزارد، در معنی آن که آنک لا تهدی من احببت بود. لاجرم تصنیف را ترک کرد. دیگر معنی آن است که معرفت حق حق است بر بنده، بدان معنی که: چون حق بنده را معرفت داد، بنده را واجب است حق آن حق گزاردن. چون هر حق که بنده به عبادت خواهد گزارد هم حق حق خواهد بود و به توفیق او خواهد بود. پس بنده را حقی بود که با حق حق گزارد. پس ترک تصنیف کرد و هو اعلم» (عطار، ۱۳۹۱: ۲۷۴).

«زینهار! که به معرفت مدعی نباشی». یعنی اگر مدعی باشی، کذاب باشی. دیگر معنی آن است که اگر مدعی باشی یا راست می گویی یا دروغ. اگر راست می گویی، صدیقان خود را ستایش نکنند. چنان که صدیق اکبر گفت - رضی الله عنه - لست بخیرکم. و در این معنی ذو النون - رحمه الله علیه - گفته است:

«اکبر ذنبی معرفتی آیه». و اگر دروغ گویی، دروغ گوی عارف نبود. دیگر معنی آن است که: تو مگوی که من عارقم، تا او گوید» (عطار، ۱۳۹۱: ۱۵۱).

«خدا می گوید: این همه خلق من آفریده ام و لیکن صوفی نیافریده ام» - یعنی معدوم آفریده نبود و یک معنی آن است که صوفی از عالم امر است نه از عالم خلق» (عطار، ۱۳۹۱: ۷۰۱).

در مثال زیر در تفسیر یک قول کوتاه دو تأویل دیده می‌شود و در آخر آیه‌ای از قرآن که مضمونی مشترک با تأویل دوم دارد آمده است:

و گفت: «گاه بوالحسن اویم، گاه او بوالحسن من است»- معنی آن است: چون بوالحسن در فنا بودی بوالحسن او بودی، و چون در بقا بودی هر چه دیدی همه خود دیدی و آنچه دیدی بوالحسن او بودی. معنی دیگر آن است که: در حقیقت چون الست و بلی او گفت، پس آن وقت که بلی جواب داد، بوالحسن او بود و بوالحسن ناموجود، پس بوالحسن او بوده باشد. معنی این در قرآن است که می‌فرماید: قوله- تعالی- «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (عطار، ۱۳۹۱: ۶۸۶).

در حکایتی ابن عطا، علی بن عیسی را که وزیر خلیفه بود به خاطر ظلمی که در حقش کرده بود نفرین کرد که «خدای، تعالی دست و پایت بریده گرداند». عطار این رفتار ابن عطا را با برداشتهای مختلف توجیه کرده است:

« اما عذر چنین گفته‌اند که: تواند بود که از آن دعای بد کرد که او ظالم بود، برای نصیب مسلمانان؛ و گفته‌اند که او از اهل فراست بود، می‌دانست که با او چه خواهند کرد. موافقت قضا کرد تا حق بر زبان او براند و او در میان نه. و مرا چنان می‌نماید که: ابن عطا او را نیک خواست نه بد. تا درجه شهادت یافت و خواری [کشیدن] در دنیا و از مال و جاه و منصب افتادن. و این وجهی نیکوست. پس ابن عطا او را نیک خواسته بود. که عقوبت این جهان در جنب آن جهان سهل است» (عطار، ۱۳۹۱: ۴۹۶).

و گفت: «این که می‌گویند که: دل نامتناهی است، راست نیست، زیرا که هر دلی را کمالی معلوم است که چون آنجا رسد، بایستد. اما معنی آن است که: راه نامتناهی است» و چنان دانم که: بدین سخن صورت دل خواسته‌اند، که دل به معنی نامتناهی است. چنان که در شرح القلب یاد کرده‌ایم» (عطار، ۱۳۹۱: ۵۳۳).

بدون عنوان خاصی

در نمونه‌های زیر بدون اینکه عبارت خاصی آمده باشد عطار به شرح و تأویل سخنانی پرداخته است.

و گفت: «به گناه اولین و آخرین من مأخوذاً که ابوالقاسم را از عهده نقیر و قطمیر بیرون می باید آمد»- و این نشان آمدن کلیت بود. چون کسی خود را کلّ بیند و خلایق را به مثابت اعضاء خود بیند و به مقام المؤمنون کنفس واحده برسد، سخنش این بود، که ما اوذی نبی مثل ما اوذیت» (عطار، ۱۳۹۱: ۴۲۱).

گفت: [چهل سال دیده بانی دل کردم. چون نگه کردم، زَنار مشرکی بر میان خود دیدم]. و شرکش آن بود که به جز حق التفات کردی. که در دلی که شرک نماند، به جز حق میلش نبود. تا به جایی دیگر کشش بود، شرک باقی بود» (عطار، ۱۳۹۱: ۱۶۸).

نقل است که وقتی به حذیفه مرعشی نامه نوشت که: «شنیدم که دین خود به دو حبه فروخته‌ای. و آن آن است که در بازار چیزی می خریدی. او دانگی گفت و تو سه تسو؛ و سبب آن که تو را می شناخت مسامحت کرد برای صلاحیت تو»- و این حکایت بر عکس این نوشته‌اند و ما در کتاب معتمد چنین یافتیم» (عطار، ۱۳۹۱: ۵۰۲).

و گفت: «روی به خدا باز کردم، گفتم: این یکی شخص بود که مرا به تو خواند و آن مصطفی بود- علیه السلام- چون از او فروگذری همه خلق آسمان و زمین را من به تو خوانم»- و این بیان حقیقت است به اثبات شریعت» (عطار، ۱۳۹۱: ۶۸۷).

فرامتن‌های درونی انتقادی تذکره‌الاولیاء

نقد یکی از گونه‌های روابط فرامتنی است. به همین سبب سخنانی که در باب تأیید و تبلیغ یک اثر یا رد آن بیان می شود در جایگاه فرامتن آن اثر درخور تحلیل و بررسی است. منظور از این گونه فرامتن‌های درونی، اظهارنظرهای عطار در باب شخصیت‌های عرفانی و اقوال آنهاست که اغلب از نوع تأییدی است چراکه او پس از قرآن و اخبار، سخنان آنان را بالاترین سخنان می داند؛ بدین ترتیب جایی برای انکار آنان یا سخنانشان باقی نمی گذارد. در واقع تلاش عطار در اینگونه عبارات هرچه متعالی تر و فراشیری نشان دادن این شخصیت هاست. اگرچه بعضی عبارات درمورد مشایخ ممکن است با منطق جور در نیاید اما باید این اصل را همواره در نظر گرفت که «قلمرو دین و عرفان قلمرو اثبات و نفی نیست، بلکه قلمرو

اقتناع است» (مقدمه شفيعی کدکنی، ۱۳۹۷: ۱۵۹).

این دسته از فرامتن‌ها یا به شکل جمله‌ای معترضه در میان سخن در قالب جملات خبری آمده است مانند حکایت زیر در گزارش اويس قرنی که پس از توصیف شرایط زندگانی وی جمله «نفس اهل خدای از میان چنین جای برمی‌آید» آمده است که نمایانگر نظر نویسنده نسبت به این شخصیت است و آن حکایت چنین است:

«نقل است که همسایگان او گفتند که:

ما او را از دیوانگان می‌شمردیم. آخر از او درخواست کردیم تا او را خانه‌ای ساختم، بر در سرای خویش. و یک سال برآمدی که او را وجوهی نبودی که بدان روزه گشادی. طعام او از آن بودی که گهگاه دانه خرما چیدی و شبانگاه بفروختی و در وجه قوت نهادی. و اگر خرما یافتی، دانه‌ها بفروختی و به صدقه دادی. و جامه او کهنه بودی که از مزابل چیدی و نمازی کردی و بازهم دوختی و با آن می‌ساختی - نفس اهل خدای از میان چنین جای برمی‌آید - و در وقت نماز بامداد بیرون شدی و بعد از نماز خفتن بازآمدی. و به هر محلت که فرورفتی، کودکان او را سنگ زدندی» (عطار، ۱۳۹۱: ۲۸).

در موارد دیگر در قالب جملگان پرسشی یا تعجبی در پایان حکایات و اقوال مطرح شده است. مانند نمونه های زیر:

«او را گفتند: نزدیک تو مردی است که سی سال است تا گوری فروبرده است و کفنی در گور آویخته و بر لب گور نشسته و می‌گرید که نه شب آرام دارد و نه روز. اويس آنجا رفت، و او را بدید، نحیف و زرد شده و چشم در مغاک افتاده. او را گفت: «یا فلان! سی سال است تا گور و کفن تو را از خدای - تعالی - بازداشته است و تو بدین هر دو بازمانده‌ای، و این هر دو بت راه تواند». آن مرد به نور او آن آفت در خود بدید. حال بر وی کشف شد. نعره‌یی بزد و جان بداد و در آن گور و کفن افتاد. اگر گور و کفن حجاب خواهد بود، حجاب دیگران بنگر که چیست؟» (عطار، ۱۳۹۱: ۲۷).

جمله‌ای که در پایان حکایت زیر آمده است ضمن اینکه حسن ختامي شمرده می‌شود، با طرح سؤالی به عمق ذهن خواننده رسوخ کرده، تأثیر سخن را دو چندان می‌کند. همچنین بیانگر

تأیید مقام عرفانی اولیاست.

«شقیق گفت: لیس بصادق فی دعواه، من لم یشکر علی ضرب مولاه» - صادق نیست در دعوی خویش، هر که شکر نکند بر ضرب مولای خویش - رابعه گفت: «از این به باید». مالک دینار گفت: لیس بصادق فی دعواه، من لم یتلذذ بضر مولاه» - صادق نیست در دعوی خود، هر که لذت نیابد از زخم دوست خویش - رابعه گفت: «از این به باید». گفتند: «اکنون تو بگوی!» رابعه گفت: «لیس بصادق فی دعواه، من لم ینس الم الضرب فی مشاهده مولاه» - صادق نیست در دعوی خود، هر که فراموش نکند الم زخم در مشاهده مطلوب خویش - و این عجب نبود، که زنان مصر در مشاهده یوسف - علیه السلام - الم زخم نیافتند.

اگر کسی در مشاهده [خالق] بدین صفت بود، چه عجب؟» (عطار، ۱۳۹۱: ۸۶).

نویسنده ضمن اشاره به داستان بریدن زنان مصر دست خویش را در برابر جمال یوسف، به عنوان ذکر نمونه و مصداق برای مطلب ارائه شده، با طرح پرسشی انکاری سخنان نقل شده از شخصیت‌های مذکور را تأیید می‌کند و بر آن صحه می‌گذارد.

در گزارش مبارک چنین آمده است: «روزی می‌آمد. سفیان ثوری گفت: تعال یا رجل المشرق». فضیل حاضر بود، گفت: «و المغرب و ما بینهما». و کسی را که فضیل فضل نهد، ستایش او چون توان کرد؟» (عطار، ۱۳۹۱: ۲۱۱).

عبارت پایانی عطار در تأیید فضیلت دو شخصیت عرفانی است که در قالب پرسشی انکاری مطرح شده است.

در گزارش ابوالحسین نوری چنین آمده: آن‌گه به دجله رفتم و میان دو زورق بایستادم و گفتم: «نروم تا ماهی در شست من نیفتد». آخر در افتاد. چون برکشیدم، گفتم: «الحمد لله که کار من نیک آمد». برفتم و با جنید بگفتم که: «مرا فتوحی چنین پدید آمد». گفت: «ای ابو الحسین! آن که ماهی افتاد، اگر ماری بودی، کرامت تو بودی. لکن چو تو در میان آمدی، فریب است نه کرامت! که کرامت آن بود که تو در میان نباشی». سبحان الله! این آزادگان چه مردان بوده‌اند! (عطار، ۱۳۹۱: ۴۶۶).

عبارت پایانی این حکایت که با جمله ای تعجبی آمده در واقع در تأیید مقام عرفانی و معنوی

صاحب آن است و اظهار نظری تأییدی به حساب می‌آید.

در پایان حکایت کوتاه زیر هم اظهار نظر تأییدی عطار دیده می‌شود:

«نقل است که روزی جماعتی از مشایخ نشسته بودند. ابراهیم قصد صحبت ایشان کرد. راهش ندادند. گفتند که: «هنوز از تو گند پادشاهی می‌آید». با آن کردار، او را این گویند. ندانم تا دیگران را چه خواهند گفت! (عطار، ۱۳۹۱: ۱۲۰).

جملات زیر در تأیید این سخن بایزید آمده است: «لوائی اعظم من لواء محمّد و سبحانی ما اعظم شأنی».

بلی! لواء حق از لواء محمّد عظیم‌تر بود. چون روا داری که آنی انا الله از درختی پدید آید، روا دار که: لوائی اعظم من لواء محمّد و سبحانی ما اعظم شأنی از درخت نهاد بایزید پدید آید» (عطار، ۱۳۹۱: ۲۰۷).

«عجب از قومی دارم که کسی را چندین تعظیم نبوت بود، آنگاه [در وی] سخنی گویند به خلاف این، و معنی این ندانند، چنان که بایزید را گفتند: «فردای قیامت خلائق در تحت لواء محمّد- علیه السّلام- باشند». گفت: «به خدایی خدای که لواء من از لواء محمّد زیادت است. که خلائق و پیغمبران در تحت لواء من باشند» (عطار، ۱۳۹۱: ۲۰۷).

از معدود اظهارنظرهای انکاری عطار در تذکره‌الاولیاء انتقادی است که به خاطر نفرین کردن بر ابن عطا وارد شده است که آن را هم از جانب خود مطرح نساخته بلکه به بعضی مشایخ نسبت داده است:

«نقل است که او را به زندقه منسوب کردند. علی بن عیسی که وزیر خلیفه بود، او را بخواند و در سخن با او جفا کرد، و ابن عطا با او سخن درشت گفت. وزیر در خشم شد. فرمود تا موزه از پایش بکشیدند و بر سرش می‌زدند تا بمرد. و او در این میان گفت: قطع الله یدیک و رجلیک»- خدای، تعالی دست و پایت بریده گرداناد- بعد از مدتی خلیفه بر وی خشم گرفت. فرمود تا دست و پایش ببریدند. بعضی از مشایخ از این جهت ابن عطا را بازدارند. یعنی چرا بر کسی که دعای نیک توانی کرد، دعای بد کنی؟ بایستی که دعا نیک کردی؟» (عطار، ۱۳۹۱: ۴۹۶).

اینجا ممکن است این سؤال در ذهن ایجاد شود که چگونه چنین دعایی از جانب یک صوفی برای عطار قابل پذیرش است؟ در پاسخ باید گفت که به همین منظور عطار تفسیر و توجیه‌هایی را در ادامه این حکایت آورده تا ذهن خواننده این حکایت را از هرگونه ظن و گمان بد نسبت به این شخصیت عرفانی مبرا کند (ر. ک: همان).

نقل است که علی سهل - رحمه الله - نامه‌یی نوشت به جنید که:

«خواب غفلت است و قرار، چنان باید که محب را خواب و قرار نباشد. اگر بخسبد، از مقصود بازماند و از خود و وقت خود غافل شود، چنان که حق - تعالی - به داود علیه السلام وحی فرستاد که: دروغ گفت آن که دعوی محبت ما کرد و چون شب درآمد بخفت و از دوستی من برداخت». جنید جواب نوشت که: «بیداری ما معاملات ماست در راه حق، و خواب ما فعل حق است بر ما؛ پس آنچه بی اختیار ما بود از حق به ما، بهتر از آن بود که به اختیار ما بود از ما به حق. و التَّوَمُّ مَوْهَبَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْمُحِبِّينَ أَنْ عَطَائِي بُوَدَ مِنْهُ - تعالی - بر دوستان». و عجب از جنید آن است که او صاحب صحو بود و در این نامه تربیت اهل سکر می‌کند. (عطار، ۱۳۹۱: ۴۳۰). در این حکایت سخن جنید تعجب عطار را برانگیخته است.

در گزارش احمد خضرویه حکایتی آمده است که در آن همسر او در محضر بایزید نقاب از چهره برمی‌داشت. در جای دیگر تذکره آمده است که بایزید از خداوند خواسته است تا زنان و دیوار را در چشم او یکسان گرداند. عطار با استناد به این قضایا جمله‌ای آورده است که شخصیت بایزید را تأیید می‌کند:

«چون کسی چنین بود، او کجا زن بیند؟» (عطار، ۱۳۹۱: ۳۴۹).

فرامتن‌های بیرونی تذکره‌الاولیاء

این دسته از فرامتن‌ها از متن مجزا هستند به همین خاطر در این پژوهش از آنها با عنوان «بیرونی» یاد می‌شود و در دو دسته تفسیری و انتقادی جای گرفته‌اند.

فرامتن‌های بیرونی تفسیری تذکره‌الاولیاء

در مورد فرامتن‌های بیرونی تأویلی و تفسیری تذکره‌الاولیاء باید گفت که تاکنون کتابی

مستقل که جنبه شرح و تفسیر این کتاب را داشته باشد نوشته نشده است. علت آن را باید درون این کتاب جست. اول اینکه این کتاب متنی روان و قابل فهم دارد که فاقد پیچیدگی‌های لفظی و معنوی است.

علت دیگر آن وجود فرامتن‌های درونی در تذکره‌الاولیاء است؛ یعنی عطار با در نظر گرفتن این نکته که مخاطبانش ممکن است از عوام در همه دوران باشند نه صرفاً مخاطبان خاص اهل عرفان هر جا که لازم می‌دانسته از تفسیر و شرح عرفانی عبارات فروگذار نکرده است به گونه‌ای که فرامتن‌های تفسیری در تذکره‌الاولیاء دیدگاه عرفانی عطار را نشان می‌دهد.

تنها فرامتن‌های بیرونی که جنبه تشریح و توضیح بخش‌هایی از تذکره را به خود داشته باشد تعلیقاتی است که دکتر استعلامی در پایان متن چاپی و دکتر شفیع کدکنی در قالب جلد دوم این کتاب ارائه کرده‌اند.

هرچه متنی کهن‌تر و دارای ترکیبات پیچیده و دشوارتری باشد لزوم استفاده از تعلیقات در آن بیشتر احساس می‌شود. سرتاسر تذکره‌الاولیاء به جز خطبه آغازین و مقدمه‌های مسجع در آغاز هر گزارش، ساده و روان و قابل فهم است؛ ترکیبات عربی در آن اندک بوده، فاقد پیچیدگی‌های لفظی و معنوی است. با وجود این، اهمیت این تعلیقات را نباید نادیده گرفت چراکه به قلم اشخاصی تدوین شده است که با متن آشنایی تمام داشته و احتمال نیاز خواننده را به این بخش می‌داده‌اند.

اما آنچه در این تعلیقات استعلامی آمده است یکی خلاصه‌ای از سرگذشت و زمان زندگی شخصیت‌هایی است که در این کتاب به آنها اشاره شده است، ترجمه ترکیبات عربی که ترجمه آنها در متن نیامده، مشخص نمودن نام سوره و شماره آیات قرآنی، شرح و معنی بسیاری از لغات و اصطلاحات.

تعلیقات شفیع کدکنی اما مفصلتر و تخصصی‌تر می‌نماید و آنچه مازاد بر تعلیقات استعلامی دارد شامل شرح و معنی لغات و عبارات بیشتر، در بسیاری حکایات و اقوال نام منابع مورد استفاده عطار و آوردن اصل عربی در عبارات ترجمه شده توسط عطار است.

فرامتن‌های بیرونی انتقادی تذکره‌الاولیاء

«نقد، جدا کردن سره از ناسره است». این رایج‌ترین معنایی است که در کتب مختلف درباره نقد نوشته‌اند. نقد ادبی به بررسی آثار درجه یک و مهم ادبی می‌پردازد و در این آثار بیش از اینکه نقاط ضعف مهم باشد نقاط قوت مطرح است، بنابراین منتقد اثر ادبی می‌کوشد اولاً ساختار و معنا را روشن کند، ثانیاً قوانینی را که باعث اعتلای آن اثر شده است توضیح دهد (ر. ک. شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۶).

با قطعیت می‌توان گفت هیچ نویسنده‌ای پس از تذکره‌الاولیاء نبوده که کتابی در سرگذشت عارفان بنویسد و از این کتاب بهره‌ای نگرفته باشد. بنابراین اکثر منتقدان و محققان و نویسندگان حوزه عرفان به ویژه سرگذشته‌های عرفانی از نخستین قرن‌های نگارش تذکره گرفته تا معاصران درباره این اثر سخن‌ها گفته‌اند. در میان معاصرین مهمترین آنها کسانی هستند که با متن این کتاب آشنایی تمام داشته‌اند و سالیانی را به پژوهش در صفحه‌ها بلکه سطر به سطر این کتاب گذرانده‌اند. بنابراین اظهارنظرهای آنان حاوی اطلاعات مفید و ارزشمند درباره تذکره‌الاولیاء است. مجموعه ویژگی‌های محتوایی و زبانی آثار عطار، دارای چنان توان و قابلیت است که نگاه و اندیشه‌ورزی اندیشمندان بسیاری را در روزگار ما به سوی خود کشانیده است و شاخه‌ای در پژوهش‌های ادبی پدید آورده که آن را «عطارشناسی» یا «عطارپژوهی» می‌خوانیم. تا حدود صد سال پیش پژوهشگران همگی بر ارزش شعر عطار تأکید می‌کردند و تذکره‌الاولیاء را در سایه آن مورد بررسی قرار می‌دادند. «کمتر از یک سده است که توجه به این کتاب به عنوان متنی ادبی و یگانه آغاز شده است» (احمدی: ۱۳۷۶: ۲۰۲).

آرای محققان و منتقدان درباره تذکره‌الاولیاء با عنوان «فرامتن‌های انتقادی» این اثر قابل بررسی است. نظرگاه‌های ارائه شده پیرامون تذکره‌الاولیاء حول محور چند موضوع شکل گرفته است که در ادامه به بررسی مهمترین آنها می‌پردازیم.

زبان تذکره‌الاولیاء

از مهمترین مباحث مطرح شده پیرامون این کتاب، زبان تذکره‌الاولیاء است. می‌توان گفت

تمامی پژوهشگران به سادگی و روانی متن تذکره شهادت داده‌اند که البته این از خصائص متون منثور دوره‌های قبل است و هر کدام در قالب عباراتی از فصاحت، روانی و گیرایی آن سخن‌ها رانده‌اند:

«این کتاب در منتهی درجه فصاحت و روانی و یکی از بهترین نمونه‌های نثر بی‌پیرایه شیوای فارسی در قرن هفتم است» (نفیسی، ۱۳۲۰: ۱۱۰).

«این کتاب یکی از کتب عمدۀ و مهم و از مآخذ بزرگ زبان فصیح دری است که هر چند آثار برجسته‌ای از قرن ششم در آن پیداست معهذا در متن کتاب و روایات منقوله از شیوه و طرز نثر قدیم انحراف جایز نשמردۀ و دارای همان خصایص و همان شیوه و سبک عهد سامانی می‌باشد. تنها قیود ظرف را که در کتب سبک قدیم بلا استثنا «اندر» آوردند غالباً «در» که مخصوص قرون شش و هفت است ضبط کرده است و معلوم نیست که از اثر دست کاری نساخته است یا در اصل تألیف چنین بوده» (بهار، ۱۳۷۰: ۲۰۵).

«قدم متن با وجود شیرینی، سادگی، روانی، و دور بودن از تصنع و تکلف با ملاحظه قلت متون منثور قرون پنجم و ششم» (عطار، مقدمه قزوینی، ۱۳۲۱: ۹).

«ساده و دل‌انگیز و خالی از تکلف است و عطار جز در مقدمه احوال هریک از مشایخ که چند جمله متوازن و مسجع بر همان منوالی که معتاد نویسندگان صوفیه است آورده و در بقیه کتاب نثری بروانی آب و به لطافت نسیم صبا دارد و این خود یکی از اسباب ترجیح تذکره‌الاولیاء بر بسیاری از کتب فارسی گردیده است» (صفا، ۱۳۵۵: ۱۰۲۲).

«انشاء کتاب از جهت سادگی و شیرینی هم کم نظیر است»، «نثر او نیز مانند شعرش از حیث روانی و انسجام و قوت تأثیر ممتاز است» (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۸۸).

این سخنان به اتفاق سادگی و روانی متن تذکره را به جز در مقدمه‌های مسجع تأیید می‌کنند. تنها خرده‌ای که محققان بر زبان تذکره‌الاولیاء گرفته‌اند افراط عطار در استفاده از مقدمه‌های مسجع در ابتدای بعضی گزارشهاست.

از جمله این افراد دکتر استعلامی است که مقدمه‌های مسجع در آغاز هر گزارش را گاه وافی به مقصود و گاه تکلف آمیز و ناموفق می‌داند. مثلاً در ابتدای گزارش ادهم عبارتی دیده

می شود که در حکم براعت استهلال و اشارات روشنی به زندگانی اوست: «آن سلطان دنیا و دین، آن سیمرخ قاف یقین». اما نمونه هایی مانند «آن ختم کرده ذوالمنقبی، شیخ عالم حارث محاسبی» یا «آن از دو کون کرده اعراض، پیر وقت فضیل عیاض» سجع هایی است که با تکلف همراه است و چه بسا عطار بارها آنها را اصلاح کرده و باز به عبارت مطلوبی نرسیده است (ر.ک. عطار، مقدمه استعلامی، ۱۳۹۱: ۳۵).

علامه قزوینی نیز پس از تعاریف بسیار از کمال سادگی متن تذکره، از تکلف آمیز بودن بعضی سجع های آن می گوید. در سبک شناسی بهار نیز در این باره چنین آمده است: «گاه گرد صنایع دیگر نیز گشته و عبارات مرصع ساخته است و گاه برای پیدا کردن سجع دست و پایی نیز کرده است. و کذلک در تکرار سجع ها و فعل ها راه افراط پیموده است» (بهار، ۱۳۷۰: ۲۰۶).

یا به قول مرحوم نفیسی که در ادامه بحث از روانی تذکره الاولیاء چنین آورده است: «منتها در آغاز تراجم دو سه سطر مسجع و مقفی آورده و پیداست که در این باب تعمد کرده و شاید می خواسته هنر خویش را در این روش هم که در آن زمان بسیار پسندیده بوده است بنماید و گرنه بازمانده مطالب در منتهی درجه روانی و شیرینی نوشته شده است» (نفیسی، ۱۳۲۰: ۱۱۰).

بنا بر عقیده ایشان در خوانش انتقادی اثر ادبی باید سبک مورد پسند زمان تألیف آن را نیز در نظر گرفت پس کاربرد این عبارات مسجع را باید بنا بر اقتضای زمانی قرن هفتم که زمان رواج متون مصنوع و متکلف بوده گذاشت.

از جمله نکات زبانی دیگر که درباره این کتاب مطرح شده است تکرار بعضی افعال در ابتدای گزارشهاست که آن هم از مختصات سبک دوره است و قزوینی و بهار به آن اشاره کرده اند: «بلافاصله بعد از هر سجعی در شرح صفات و ذکر حالات صاحب ترجمه فعل های مکرر آورده است که از مختصات نثر قدیم و زبان پهلوی است» (بهار، ۱۳۷۰: ۲۰۵)

«در اوایل تراجم لفظ نبود» و «داشت» را بسیار مکرر می کند به حدی که در بعضی مواضع ده مرتبه تکرار لفظ «بود» دیده می شود» (عطار، مقدمه قزوینی، ۱۳۲۱: ۹).

الحاقی دانستن بخش دوم تذکره‌الاولیاء

از موضوعات دیگری که مورد توجه پژوهشگران تذکره‌الاولیاء قرار گرفته است الحاقی دانستن بخش دوم آن است.

بعضی بدون اشاره به بخش دوم، تذکره‌الاولیاء را شرح احوال ۷۲ تن می‌دانند. «در این کتاب سخنان و رفتار ۷۲ تن از مشایخ تصوف را از امام جعفر صادق تا حسین بن منصور حلاج نوشته» (نفیسی، ۱۳۲۰: ۱۱۱).

و بعضی شمار مشایخ وارده در این کتاب را با احتساب بخش دوم اعلام کرده‌اند. «در این کتاب سرگذشت ۹۶ تن از اولیا و مشایخ صوفیه با ذکر مقامات و مناقب و مکارم اخلاق و نصایح و مواعظ و سخنان حکمت آمیز آنان آمده است» (صفا، ۱۳۵۵: ۱۰۲۲).

فروزانفر با اینکه در ابتدا شمار مشایخ را در تذکره ۷۲ تن می‌داند اما در توضیحات تکمیلی او تعداد این مشایخ به ۹۶ نفر می‌رسد. «کتابی است مشتمل بر شرح حال ۷۲ تن از بزرگان اسلام و مشایخ صوفیه و آغاز می‌شود به حضرت جعفر بن محمد صادق و ختم آن به شرح حال امام محمد باقر است و عطار آن را در دو قسم مرتب ساخته یکی متقدمان که از حضرت جعفر بن محمد شروع می‌شود و آخرین کس که در این قسم ذکر شده حسین بن منصور حلاج است و قسم دوم تعلق دارد به ذکر متأخران از مشایخ کبار و شروع آن به ابراهیم خواص است و ختام می‌پذیرد به ذکر امام محمد باقر» (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۸۶).

استعلامی بخش دوم تذکره‌الاولیاء را افزوده‌ناشناسی پس از قرن نهم می‌داند چرا که این بخش در نسخه‌های معتبر قبل قرن نهم وجود ندارد. او دلایل دیگری را مبنی بر الحاقی بودن بخش دوم این کتاب برمی‌شمارد (ر. ک. عطار، مقدمه استعلامی، ۱۳۹۱: ۳۶).

اکثر قریب به اتفاق پژوهشگران پس از استعلامی رأی به الحاقی بودن بخش دوم تذکره‌الاولیاء داده‌اند و سعی داشته‌اند آن را به طرق مختلف تأیید نمایند.

صحت و سقم مطالب

یکی از عمده‌ترین مطالب انتقادی که درباره‌ی تذکره‌الاولیاء مطرح گردیده، مباحثی است

که به صحت و سقم مطالب کتاب پرداخته و با تمرکز بر تصوف اسلامی و بازتاب آن در تذکره‌الاولیاء، این کتاب را مورد نقد و بررسی قرار داده، و در مواردی حتی آن را زیر سؤال برده‌اند. بعضی در پاسخ به چنین نقدهایی گفته‌اند که خوانش انتقادی اثر، در صورتی که مضمون و محتوای آن را هدف گرفته باشد، نباید حق ادبیت آن را نادیده بگیرد و تمامیت یک اثر را نفی کند. شاید به دلیل آنکه نویسنده قصد نقل تاریخ و حدیث ندارد و هدف وی به عبرت و وعظ و تمثیل و تهذیب معطوف بوده است، آنگونه که باید به صحت و سقم تاریخی آن توجه نکرده زیرا در هر حال به هدف خود که تعلیم و تهذیب است، دست خواهد یافت. علامه قزوینی از جمله افرادی است که چنین انتقادی به تذکره وارد کرده و خود در پاسخ آن به مقصود اصلی کتاب اشاره کرده که اخلاقی است نه تاریخی:

«در ضبط وقایع و صحت مطالب خالی از مسامحه و مساهله نیست و مطالب ضعیف و مشکوک و احادیث موضوع و اغلاط تاریخی در آن بسیار دیده می‌شود ولیکن پر واضح است که غرض اصلی از وضع همچو کتابی غیر از این امور است و اصلاً نظر مصنف آن به مسائل تاریخی و دقت در نقل و ضبط وقایع به طور صحت نبوده و غرض عمده نصیحت و تهذیب اخلاق بوده که توقف به صحت امور تاریخی ندارد و با فرض عدم صحت بعضی وقایع منقوله نیز غرض اصلی به انجام می‌رسد» (عطار، مقدمه قزوینی، ۱۳۲۱: ۱۰-۹).

نظر فروزانفر نیز همین است: «و در آن حکایات هم مقصود او مسائل تاریخی نیست بلکه نظر اصلیش متوجه است به ایجاد ایمان و حسن اعتقاد نسبت به مشایخ و اکابر صوفیه و هدایت خوانندگان به معارف الهی و طرق تهذیب نفس و تصفیة باطن و تکمیل اخلاق و تلطیف حس انسانی» (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۸۷).

همچنین احمدی در کتاب «چهار گزارش از تذکره‌الاولیاء» بعضی از مطالب این کتاب را از نظر تاریخی معتبر نمی‌داند و در این باره می‌گوید: «تذکره‌الاولیاء از خطاهای تاریخی خالی نیست.... کتاب عطار به عنوان سندی تاریخی بنا به ملاک‌های امروزی معتبر نیست» (احمدی، ۱۳۷۶: ۳۳). اما بنابر عقیده هم او «باید گفت برخی از داده‌های آن در نوع خود منحصر به فردند و دارای ارزش یکه متن شناسانه‌اند. به عنوان مثال معراج‌نامه بایزید بسطامی

یکی از کتاب‌هایی که در نقد صوفیه نوشته شده فضایح الصوفیه است. این کتاب تألیف محمد جعفر بن محمد علی بهبهانی، کتابی است مشتمل بر یک مقدمه و دو فصل و یک خاتمه. مقدمه به مذمت بدعت در دین، لزوم متابعت ائمه (ع) در امر دین، پیدایش تصوف در میان اهل تسنن، مخترع تصوف، نام‌های گوناگون صوفیه، چهره تصوف در حدیث، اصول فرقه‌های تصوف پرداخته و فصل اول به بیان اصل مذهب صوفیه و فصل دوم در بیان برخی فروع مذهب صوفیه و معرفی بیست و یک فرقه صوفیه و ذم عقاید آنها و لزوم امر به معروف و نهی از منکر و اخبار وارده در مذمت صوفیه و عقاید باطله آنها و گفتار بزرگان و مطالب دیگر اختصاص یافته است. نویسنده در این کتاب در چند جا از تذکره الاولیاء مطالبی نقل کرده و آن را به باد انتقاد گرفته است.

یک جا در مذمت گرایش به عقاید صوفیه سخنی از امام رضا (ع) نقل کرده: «نقل شده است که امام رضا فرمود: «قابل نمی‌شود به تصوف احدی مگر از روی مکر و خدعه یا گمراهی و ضلالت و جهل و حماقت و اما کسی که خود را صوفی نام کند از روی تقیه، پس نیست بر او گناهی» (فضایح الصوفیه: ۱۵۱). نویسنده در ادامه به گزارش معروف کرخی در تذکره عطار استشهاد جسته و مطالبی را که عطار در تأیید شخصیت معروف آورده را به حساب زرق و فریب صوفیه گذاشته است و برداشتی متفاوت از برداشت عطار ارائه داده است:

«و شیخ عطار گفته که معروف ترسایی بود که در دست علی بن موسی الرضا (ع) مسلمان شده بود، آنگاه نزد داوود طائی رفته، ریاضت بسیار کشیده و داوود از تلامذه ابوحنیفه بود و نیز نقل کرده که چون معروف وفات کرد جهودان و ترسایان و مؤمنان هر سه طایفه در وی دعوی کردند که از ماست و جنازه او را ما برمی‌داریم. مخفی نیست که در دعوی مذکور شهادتی هست بر آنکه معروف مجهول به مقتضای (الصوفی لا مذهب له) عمل می‌کرده که کفار و مسلمین او را از خود می‌شمرده‌اند. پس شیعه باید که از جمیع طوایف صوفیه بیزار باشد و به سخنان زرقانه و بسالوسی‌های ایشان فریب نخورد تا در ورطه ضلالت و گمراهی نیفتد» (همان: ۱۵۳-۱۵۱).

در جای دیگر فضایح الصوفیه چنین آمده: «و شیخ عطار در کتاب تذکره الاولیاء از بایزید

نقل کرده که گفته است: حق تعالی بر دل اولیای خود مطلع گشت بعضی از دل‌ها را دید که بار معرفت نتوانستند کشید به عبادتشان مشغول گردانید. و از این کلام مفهوم می‌شود قدر و مرتبت و عدم قابلیت تحمل بار معرفت حضرت رسالت و شاه ولایت و حضرت امام زین‌العابدین و سایر ائمه معصومین و عباد مؤمنین. و مخفی نماند که بعضی احمقان استدلال بر خوبی بایزید نموده اند به اینکه علامه حلی در کتاب «شرح تجرید» گفته که: بایزید سقایی خانه امام جعفر صادق و معروف کرخی دربان امام رضا بوده‌اند و ندانسته‌اند که سقایی و دربانی دلیل بر خوبی شخص نمی‌شود و از جمله صفات کمال نمی‌گردد (همان: ۱۶۷).

با وجود آنکه سقایی بایزید و دربانی معروف در پیش شیعه معروف نیست. شاید منظور علامه این بوده که اینان مفتخر خدمت اهل بیتند نه آنکه غرض علامه بیان فضل و کمال آنها باشد (همان: ۱۶۸).

در کتابی با عنوان تنبیه‌الغافلین و ایقاظ‌الراقدین که در رد و نقد صوفیه نوشته شده در یک جا که سخن از ادعاهای باطل ایشان است قول بایزید در تذکره الاولیاء را به عنوان مثال آورده است: «و از ابویزید بسطامی مشهور است که خود را ترجیح بر انبیاء اولوالعزم می‌داده است و می‌گفته سبحانی سبحانی ما اعظم شأنی، لوائی اعظم من لواء محمد (تنبیه الغافلین: ۵۹). بحث دیگری که ارزش و اعتبار متون صوفیانه را زیر سؤال می‌برد، بدعت‌ها و انحرافات صوفیه است که باعث شده است تا بعضی علما با دید تعصبی و عاطفی به نقد صوفیه بپردازند. آداب و رسوم و افکار و اعمال مخصوص صوفیه از قبیل سماع، مذمت کسب روزی، رهبانیت و زهدگرایی افراطی از دیدگاه علما بدعت در دین محسوب می‌شود (معین زاده و شهبازی، ۱۳۹۳: ۲۲۲).

نمونه‌های این عقاید و آداب و رسوم در تذکره الاولیاء کم نیست.

نتیجه

آنچه را که مطابق با نظریه ژنت می‌توان به عنوان فرامتن‌های تذکره الاولیاء برشمرد به دو دسته تقسیم کردیم. بر اساس این تقسیم‌بندی که بر مبنای موقعیت قرار گرفتن فرامتن‌ها

نسبت به متن کتاب صورت گرفته است به دو دسته از فرامتن‌های درونی و بیرونی دست یافتیم.

فرامتن‌های درونی که اغلب آراء خود عطار است شامل اظهار نظرهای تأییدی او در باب شخصیت‌ها است که در قالب جملات تعجبی و پرسشی و یا خبری مطرح شده و همچنین تفسیر و تأویلهای عرفانی او از حکایات و اقوال که با عنوان‌های خاصی در متن قابل تشخیص است.

تأویل و تفسیرهای عطار گاه کوتاه در حد یک واژه و گاه از این فراتر رفته، چندین تأویل و تفسیر را دربر می‌گیرد. این دسته از فرامتن‌ها گاهی در میانه کلام در قالب جملات معترضه و گاه در پایان اقوال و حکایات خوش نشسته است. وجود چنین عباراتی خلاف قول عطار در مقدمه تذکره‌الاولیاء است که بنای تألیفش را بر عدم تفسیر و نقد اقوال و حکایات اولیاء گذاشته بود.

اغلب فرامتن‌های درونی تذکره‌الاولیاء مؤلف نگارانه و بخش دیگری نیز با منبعی که اصل حکایت یا سخن از آن گرفته شده، مشترک است.

در دسته دوم فرامتن‌های بیرونی قرار گرفته است که شامل اظهار نظرهای تأییدی و انکاری درباره متن است که جنبه نقادانه می‌یابد و تأویل و شرح‌هایی که به طور مجزا از متن تذکره‌الاولیاء ارائه شده است.

از آنجا که نقد گونه‌ای فرامتن به حساب می‌آید سخنانی که در تأیید یا انکار تذکره‌الاولیاء بیان شده است در جایگاه فرامتن این اثر قابل بررسی است. عمده مباحث مطرح شده پیرامون تذکره‌الاولیاء در منتخبی از کتب مختلف حول چند محور موضوعی شکل گرفته است که عبارتند از: الحاقی دانستن بخش دوم، صحت و سقم مطالب، ارزش و اعتبار محتوا و زبان تذکره‌الاولیاء.

یادداشت‌ها

۱- نمونه‌های دیگر فرامتن‌های میانی: در ذکر احمد حنبل حکایتی آمده که در اثنای آن

جمله‌ای با واژه «یعنی» آغاز شده و جمله قبل خود را معنا کرده است. نقل است که جوانی مادری بیمار داشت و زمن شده... (عطار، ۱۳۹۱: ۲۵۷).

در نمونه زیر هم جمله «یعنی این پنج علم کس نداند» فرامتن موجود در حکایتی در گزارش ابوحنیفه است: و گویند که خلیفه وقت به خواب دید ملک الموت را... (عطار، ۱۳۹۱: ۲۴۷).

۲- نمونه‌های دیگر فرامتن‌های پایانی با پیش‌عنوان «یعنی» در صفحات تذکره‌الاولیاء:

۱۳- ۲۷- ۵۵- ۵۷- ۵۸- ۸۱- ۹۸- ۱۴۴- ۱۴۹- ۱۵۱- ۱۶۸- ۱۷۱- ۱۷۴-
 ۱۸۴- ۱۸۹- ۱۸۹- ۱۸۹- ۱۸۹- ۱۸۹- ۱۹۰- ۱۹۳- ۱۹۸- ۲۰۰- ۲۰۱- ۲۰۱-
 ۲۰۳- ۲۰۶- ۲۰۷- ۲۰۹- ۲۱۸- ۲۲۸- ۲۳۸- ۲۵۴- ۲۶۷- ۲۶۷- ۲۶۷- ۲۷۹- ۲۷۸- ۲۸۰-
 ۲۸۱- ۲۸۱- ۲۸۳- ۲۸۴- ۳۰۲- ۳۰۷- ۳۱۰- ۳۱۶- ۳۱۷- ۳۱۸- ۳۹۸- ۳۴۰-
 ۳۷۱- ۳۹۴- ۴۰۳- ۴۲۳- ۴۳۲- ۴۳۷- ۴۱۷- ۴۵۵- ۴۴۲- ۴۴۲- ۴۴۲- ۴۴۳-
 ۴۴۷- ۴۴۸- ۴۵۹- ۴۷۴- ۴۸۹- ۴۹۶- ۵۰۸- ۵۰۸- ۵۳۸- ۵۴۱- ۵۴۴- ۵۸۵-
 ۵۸۸- ۶۳۴- ۶۳۵- ۶۴۴- ۶۵۲- ۶۷۴- ۶۹۴- ۷۰۰- ۷۰۴- ۷۰۵- ۷۴۲- ۷۴۳-
 ۷۴۳- ۷۴۴- ۷۴۵- ۷۵۶- ۷۷۸- ۷۶۱- ۷۶۲- ۷۸۲- ۷۹۹- ۸۱۸

۳- نمونه‌های دیگر فرامتن‌های پایانی با پیش‌عنوان «اگر کسی گوید...گوئیم...»:
 (عطار، ۱۳۹۱: ۷۲۴)، (عطار، ۱۳۹۱: ۱۶۷).

۴- نمونه‌های دیگر فرامتن‌های پایانی با پیش‌عنوان «ممکن است...»، «تواند بود...»: و اما در آن خواب که از شیخ ابوالقاسم نقل می‌کنند ممکن است که آن کسی دیگر است که دیده است نه نصرآبادی و روایت مختلف است (عطار، ۱۳۹۱: ۷۹۴).

تواند بود که آنجا معنی این حدیث می‌خواهد که: نوم العالم عباده، یا آن می‌خواهد که: تنام عینای و لا ینام قلبی (عطار، ۱۳۹۱: ۴۳۰).

۵- نمونه‌های دیگر فرامتن‌های پایانی به روش شرح حکایت و قول با حکایت یا قولی دیگر: و اگر این سخن را از نصّ مستندی خواهی، جز یا مؤمن فان نورک أطفأ لهبی تمام است (عطار، ۱۳۹۱: ۳۶۴).

چنان که رسول- صلی الله علیه و سلم- پای دراز کرده بود پیش ابو بکر و عمر- رضی

اللّٰه عنهما- که با ایشان صافی تر بود. چون عثمان- رضی اللّٰه عنه- در آمدی، پای گرد کردی (عطار، ۱۳۹۱: ۴۹۶).

چنان که نقل است که یک روز عید به مصلی، خلقی انبوه حاضر بودند. او را خوش آمد، گفت: «به عزّت تو، اگر مرا خبر باشد که از ایشان کسی پیش از من تو را بیند، بر فور بی هیچ توقفی جان از من برآید». و اما شاید که چون آنجا زمان نباشد، از پیش و پس، و از پس دیدن نباشد. شرح این سخن دراز است: لیس عند اللّٰه صباح ولا مساء (عطار، ۱۳۹۱: ۶۵۲).



منابع

کتاب‌ها

۱. آلن، گراهام (۱۳۸۵) بینامتنیت، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: مرکز.
۲. احمدی، بابک (۱۳۹۳) ساختار و تأویل متن، تهران: مرکز.
۳. احمدی، بابک (۱۳۷۶) چهار گزارش از تذکره الاولیاء، تهران: مرکز.
۴. بهار، محمد تقی (۱۳۷۰)، سبک شناسی، ج دوم، تهران: امیر کبیر.
۵. بهبهانی، محمد جعفر بن محمد علی (۱۳۷۲) فضایح الصوفیه بضمیمه تنبیه الغافلین و ایفاظ الرافدین تألیف محمود بن آقا محمدعلی، قم: انصاریان.
۶. شمیسا، سیروس (۱۳۸۸) نقد ادبی، تهران: میترا.
۷. صفاء، ذبیح الله (۱۳۵۵) تاریخ ادبیات، جلد ۴، تهران: امیرکبیر.
۸. عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۲۱) تذکره الاولیاء، تصحیح نیکلسون با مقدمه محمدخان قزوینی، تهران: کتابخانه مرکزی.
۹. _____ (۱۳۹۱) تذکره الاولیاء، به تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار.
۱۰. _____ (۲۰۰۶م) تذکره الاولیاء، ترجمه عربی منال الیمینی عبدالعزیز، مصر: هیئته المصریه العامه للکتاب.
۱۱. _____ (۱۳۹۷) تذکره الاولیاء، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۲. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۷۴) شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۳. مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۸) دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.
۱۴. _____ (۱۳۹۴) درآمدی بر بینامتنیت : نظریه‌ها و کاربردها، تهران: سخن.
۱۵. نفیسی، سعید (۱۳۲۰) جستجو در احوال و آثار فریدالدین عطار نیشابوری، تهران: اقبال.
۱۶. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۷۵) کشف المحجوب، به تصحیح والتین ژوکوفسکی، تهران: طهوری.

مقالات

۱۷. روضاتیان، سیده مریم و طالبی، فاطمه (۱۳۹۷) بررسی پیرامتن‌های غیر مؤلفی و بیرونی تذکره‌الاولیاء، اولین همایش بین المللی زبان و ادبیات فارسی.
۱۸. روضاتیان، سیده مریم و گرامی نجمه (۱۳۹۷) فرامتن‌های سلامان و اِبسال، پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، شماره اول، پیاپی ۳۶، صص ۲۲-۱.
۱۹. مدرسی فاطمه و همکاران (۱۳۹۲) تحلیل حکایات تعلیمی تذکره‌الاولیاء بر پایه الگوی روایی گریماس، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال ۵، شماره ۲۰، صص ۱۰۲-۷۳.
۲۰. معین زاده، علیرضا و حسین شهبازی (۱۳۹۳) نقد و بررسی بدعت‌ها و انحرافات صوفیه در رساله قشیریه و تحلیل و مقابله با منابع تشیع، بهارستان سخن، سال ۱۱، شماره ۷، صص ۲۲۴-۲۰۵.
۲۱. نامور مطلق، بهمن (۱۳۸۶) ترامنتیت مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۶، صص ۹۸-۸۳.

نرم افزار

۲۲. نرم افزار عرفان ۳، کتابخانه دیجیتال نور (۱۳۹۲)، تهران، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (DVD ROM)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Tazkeratol Awlia's Metatextualitis Based on the Gerard Genette's theory

Zahra Hatampour¹, Dr. Atta Mohammad Radmanesh², Dr. Mahboubeh Khorasani³

Abstract

Whenever based Gerard Genette's theory, first text criticizes and interprets second text their relationship will be metatextual. Accordingly can be considered two types of metatextualate for Tazkeratol Awlia. The first type is the inner metatextuality or confirmatory comments and interpretations is located in between or the end of anecdotes and sayings. Outer metatextuality includes confirmatory comments or denial about text that Finds a critical aspect and distinct interpretations of the text. Tazkeratol Awlia is the book that most of its contents is Awlia's anecdotes and sayings. According to Attar's word in his book's introduction, he intended to Quote less from herself in the middle of his book but There are phrases in this book that is explanation and interpretation of The mystics's anecdotes and sayings and Shows the author's opinion towards them. These phrases are presented in various ways and in different titles and is considered a species of metatextuality. Also the criticisms and opinions of writers, scholars, and critics of mysticism form another form of this work's metatextualitis.

Keywords: Tazkeratol Awlia, attar, Metatextualite, Gerard Genette, inner metatextuality, Outer metatextuality.

¹ . PhD student, Department of Persian Language and Literature, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran.

² . Professor, Department of Persian Language and Literature, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran. (Responsible author)

³ . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran.